۷

جلد هفتم بحار الانوار که در زمان شاه سلیمان صفوی نوشته

۷۵۹۰

[illegible]

نزار ای گدا که گدا زاده است
بس رواقی دستمال حد او مرا
همه را سر دانم مرا که ستانم
ازان ماه و دفتر بو سعید ا
زمان عمر مستعجل منم حال فقیر عاصی
زکریا بنده پاره کل حد او حد ا
بلبل و تماشای ساده است
عصیست ای خداوند بوسعید ا
مرده کاری سوای عمر دوران کار
کسانم نگارین حد او دارد
منم در بند که زیر او ازم
زنو شرمنده از عصیان دارد
اجل کرد کریمانه او
هزار آدم کسی حد او دار
منم مسکین فقیر عاصی
معصرات خفی حد او دار
در تاریخ ۱۱۱۸ سنه معظم
سطر ا ی زر رفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا دل خیال روی تو در بر گرفته است | گویا سکندر آینه را در بر گرفته است
خورشید چهره بر سر سودای بزم او | مستی که از نگاه تو ساغر گرفته است
گردون کشیده بهر سر و چشم جان | تا غمزهٔ تو قبضهٔ خنجر گرفته است
افتاده پیش گردش چشمت نگاه غمزه | اشکم که در گردش اختر گرفته است
بگشای روزنه بخدنگت سینه ام | کز دود آه چاک دلم در گرفته است
خون [illegible] | آتش [illegible] تیغ تو جوهر گرفته است
[illegible] | در دیده [illegible] دل عنبر گرفته است
کو [illegible] دانه دل [illegible] او | زلفت که مهره [illegible] گرفته است
از رنگ زرد نقش وصال تو بسته ام | کاین نکته جا بجیبه که زر گرفته است
فشان سپهر را ز نسیم [illegible] | خاطر از این [illegible] گرفته است
نقل طرب [illegible] | جام لطف [illegible] گرفته است
از کرم محیط [illegible] | از قطره تا [illegible] گرفته است
گر آفتاب مطلع [illegible] گرفته است | از مشرق [illegible] گرفته است
شمعی ز رضا [illegible] | از ذره تا [illegible] گرفته است
[illegible] | [illegible] گرفته است
[illegible] | [illegible] گرفته است
[illegible] | [illegible] گرفته است
[illegible] | [illegible] گرفته است
[illegible] | [illegible] گرفته است
[illegible] | بر کار زر اتفاق دو پا [illegible]

[illegible]

ای سرو ... کو پایه است | کرسی ز ... کرده است

کلک قضا ... تو | قانون ... کرده است

... | ... کرده است

ای کرده بر تیغ تو ... | ... کرده است

گردی که باد ... | گردون ... کرده است

[illegible]

... | ... کرده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر کردی بعید اندرین دام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ظهوری

یارب از [illegible] هر دو را
[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را
خویشتن را [illegible] را
[illegible]
در سینه [illegible]
[illegible] را
[illegible]
[illegible] را
[illegible]
[illegible] را
[illegible]
عشق [illegible] را
[illegible] عشق [illegible] ظهوری
[illegible] را
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ظهوری

عشق او [illegible] بتخانه را
[illegible] بر آستانه را
سوخت [illegible]
[illegible] زبانه را
[illegible]
[illegible] نشانه را
[illegible]
[illegible] دام و دانه را
[illegible] نازو بهانه را
[illegible] زمانه را
[illegible]
[illegible] را
[illegible]
[illegible] بیمانه را
دل [illegible] محبت [illegible]
[illegible] افسانه را
[illegible]
[illegible] را
عشق [illegible]
[illegible] بتخانه را
با ظهوری [illegible]
[illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عقد ... [illegible] ... دولت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بروایت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابتدا سراج المنیر در ورق ۱۳۹ است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرقومه [illegible]

[illegible]

۱۹

[illegible]

۲۰

[illegible]

۱۱۱۲

[illegible]

رباعیه

[illegible]

هو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ظهوری

برق افروده از رشک [illegible] شرر
[illegible] در [illegible] خطر
[illegible] شرر
[illegible]
گر چه از [illegible] خطر [illegible]
هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

گر [illegible] است
[illegible] است
هر [illegible]
[illegible]
هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر که [illegible]
[illegible]
شمع [illegible]
نسیم [illegible]
[illegible]
شمع [illegible]
[illegible]

[illegible]

خوبان همه چون صبح جهان تاب باشد / در مهرخان تنگ دهان باشد
و نیک نفس نوجوان باشد / آهو چشمان ابرو کمان باشد

[illegible]

باز آمد برسم رسم نوروز
شد همچو جهان صحن گلستان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

برآرای مهرآرای ارباب فضل و کمال و خامهٔ سخنجان بی‌قیل و قال گوهرافشان
نقود معانی و جواهرشناسان درر مضامین از فرخی و چستی رقم نماند که
قلم شکسته رقم که مشاطهٔ جمال اکمال عروس خط شکسته است
رخسار بیاض از نوعی آرایش میدهد که کرشمهٔ محبوبی حرکات دلربایی
هوش از مجنون صفتان بادیهٔ بصیرت می‌رباید و دور برو بخط و خال صفحه
گلزار بیاض از رشک فزای گلشن رخسار خطخطان خطهٔ رعونت گردانیده
مانند آب حیات در لباس سیاهی ظلمت جاودانی گوش صاحب سخنان فکرت
تواند ربایند هر لفظ لیلامیست که در قصیدهٔ نیکویی جلوه‌گرست و هر نقطه خالیست
که از خوشنمایی جان پرورست خوشا خوشنویسی که به دستیاری همت و توفیق

حضرت رب العزت جرعه‌ای از زلال روح‌پرور نوشش کرده و این مقصود
بهمگی دراو داده مانند نسیم لطافت [illegible] از نفحهٔ [illegible] زیب و زینت داده بخشیده
الحق با زیبست بی‌آزار و همدمیست وفادار در طریق خدمت بسر قدم پیموده
در دعوت و لطافت پیرایه ساخته از سر گذشته ایست که آزاده‌ای
صحبت موصلت همه کس میسرست و محرمیست که از داغ آتش [illegible]
ایست که شفقت بسیار دوست دارد و وفادارست که چون [illegible]
در [illegible] در معرکهٔ سخن‌دانی دلاوریست که به تیغ زبان دمار از روزگار
خصمان بر آورده و در پردهٔ خاموشی خلوت‌نشینی است که عمرها با شمع
در کنج خانه بسر برده قانعیست که غذا از دود چراغ کرده و بی‌انضباطیست که
لاف جمعیت از پریشانی در آفاق زده و [illegible] نیست که از جدایی چون [illegible]
و از هر راهی [illegible] گذار [illegible] ایست از حقیقت و تازه نهالیست
از چمن محبت تو نیز از توانی مضمون صداقت مشحون این بیت که کسی
وارد از علم عالم فراغ که او چون قلم خود دود چراغ قناعت شعار [illegible]
خود بسازد تا با مطالب دارین و بیت در آغوش توانی کرد اللهم اجعلنی من الطالبین
در ضمیر منیر خورشید نظیر ارباب فهم و کیاست و اصحاب عقل و فراست
مضمره و محجوب نماند که یاری ندیدم که از گلستان محبتش خار محنت نزدیده
و در دوستی [illegible] نخل فیضش ثمرهٔ عداوت بار نیاورده [illegible] طینت [illegible]
و بهر [illegible] وفا که این گلیست که از هیچ گل نزده دنیا بدین ترک الفت یاران مجاز
در دقیقان [illegible] نمودن اولیست اگر صحبت یاری [illegible] موجب ملال و باعث
[illegible] وصال است [illegible]

[illegible]

تواند شد جز مجموعه نخواهد بود که مضمونهای دلکشش بمثابه صیقل زنگ زدایست
و معانی دلربایش بمرتبه حیات روح افزاییست که جدایی نداند
که حدیث بیوفایی نخواند چنانچه یکی از اکابر سخن فرموده که در این زمانه رفیقی که خالی
از خلل است صراحی می ناب و سفینه غزل است تا هنرورتی چند را
بشیرازه همت یاران صادق و محبان موافق بهم پیوسته بعضی از عبارات و
اشعار متقدمین و متاخرین حسب المقدور جمع نموده که پریشش کتابه ایوان
غربت کده و بر ورقش منشور زمان محنت زدوده است از زنگ نظرش که
عقود لالی ثمین است رشته نژاد گسسته و از غربت نژادش که دیباچه
دفتر سعادتیست بنات النعشش و از هر یک گوشه نشسته عروسیست که
گوششکن بجواهر منظومه از او مرا پسته و نگاریست که صفحه خیارش بزیور خط و خال
الفاظ و عبارات آراسته گلستانیست که گلشن معانی تربیت و
بوستانیست که میوه باغش مضامین اشجار فکر است این مجموعه ایست پل
جمعیت از زلف و رخ حور العین و این بیاض است پل سواد دیست اصفحه خیار
خلد برین بیاضش را اگر طالب پرواز دیده بخشنده رواست و سوادش را
اگر مسیحای مردم چشم گشنه نپرداخت پس شایست که شیراز بتعلق از دنیا
گسسته ده شاید و موسیت که پای صبر در دامن ادراک پیچیده نه دلی آزار زده
و نه خاطری از او پژمرده تا هست بیاض صبح را نور ما دام سواد شب طبع دوز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو العزیز الرحیم

هو العزیز الرحیم

[illegible]

هو الملک الوهاب

[illegible]

هو الملک الوهاب

[illegible]

خطبهٔ دیوان شیخ فیضی فیاضی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

وله ایضا

وله ایضا

وله ایضا

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر دل شده کز لب تو بی شکری

یا زو کی طلب کنم جگری

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم	این نسخه [illegible]

[illegible] چمن [illegible] گل دیباست	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در پیش قاضی مجهول الاسم بود ... ان مر اجیب با ... جیب ... [illegible]

[illegible]

در تالیف مونس ... [illegible]

[illegible]

... گشته ... که ... [illegible]

[illegible]

... معشوق و عاشق ... موافق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... با یکدیگر ... تعظیم و حرمت ...

... مجتهد الزمانی شیخ بهاء الملة و الدین ...

محمد عاملی ...

[illegible]

[illegible]

شیخ علاء الدوله سمنانی [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] قضا علینا [illegible]

[illegible] و اللوح فی [illegible]

المناقب الثانیه [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قطعات [illegible]

[illegible]

[illegible] و الله [illegible]

[illegible]

و آله و سلم [illegible] في المثنوي [illegible]

[illegible] این دفتر [illegible] تمام است [illegible]

[illegible]

[illegible] و السلام علیکم [illegible]

[illegible] مسلم في [illegible]

[illegible]

حکایت ... سلطان محمد ... [illegible]

زمان ... [illegible]

[illegible]

حکایت بر ... در بغداد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین [illegible]

الله الغالب علی کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب

[illegible] دایرة المطالب [illegible]

ابن ابوطالب علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو العزیز

[illegible]

دل دیده و دل دیگر و دیدار دیگر است
قو قصه دار دیگر و دیوار دیگر است
رنگی که در نهاد دیبای خاطر است
نقش دیده و دار دیگر و دیوار دیگر است
نال و پیرهن پا پا با ... دیگر است
پر رسیده و دار دیگر و دیدار دیگر است
... دیگر است
... دیگر است
این ... دیگر است
... دیگر است
... دیگر است
... دیگر است
... دیگر است
... دیگر است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمال اسمعیل

تا زلف تو بشکست صبا را بگرفت

سودای تو در سنگ دل ما بگرفت

در کوی تو ما فتنه که گه بر سر ...

آن کیست که ... در تو بگرفت

[illegible]

در زلف تو ... بر ... بگرفت

[illegible]

گفتم که ز ... خبر ... غمزه

گفتا که ... دیدار ...

گفتم که ... جان ...

گفتا که ...

گفتم که ... بیمار ...

گفتا که ...

[illegible]

گفتم که ... بر ...

گفتا که ...

[illegible]

[illegible]

چه عجب گر ز بتان الفت نمانده
که با بوالهوس هم محبت نمانده
زود زان رو [illegible]
بغیر از [illegible] الفت نمانده
دل جمیل از غم [illegible]
که [illegible] محبت نمانده
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] الفت نمانده
[illegible]
که [illegible] مروت نمانده
[illegible] غم [illegible] نمانده
[illegible] نمانده
[illegible] وفا در این زمانه
[illegible] نمانده
[illegible]
[illegible] نمانده

[illegible]

[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که دارد داستان رقص و رمز رقص

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورق ورق از هم جدا ابروش شکستی [illegible] بر دو نوشته [illegible] مجموع احوال او

بر پریشانی احوال او رسید [illegible] نقش [illegible] حرف گلگون

[illegible]

[illegible]

سپاس و ستایش بارخدای را جلت قدرته که فرزند کار را دیبان و پیدا ورنده زین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوستان [illegible]

[illegible]

نوبهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

و روشن [illegible]

رشته [illegible] پامال [illegible]

[illegible] آهنگی [illegible]

و صحبتش از آنجا که [illegible]

[illegible]

و قصه و روایت [illegible]

[illegible] مفصل [illegible]

نسخ [illegible] الفاظ و تبدیل عبارات [illegible]

[illegible] اصلاح شده [illegible]

[illegible]

او با خود [illegible]

این [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای یار [illegible]

[illegible]

سر کرده بهوای [illegible]

لب او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز شوق پیرهنت با شتاب ... عجب مدار که از گل گلاب پر ریخت   دریغ ما که کسی ... دل از ... و غم در ... ریخت   سرم فدات ... صیدی   ستاره ... با آفتاب در ریخت

... سخن ... عزیزت که ... بس عاشق ... کرد ... توقف ... کردار ای   ... رهنمائی ... جهان

[illegible]

ار بست که جو ر دیده باد دم تو زهر بست کز تریاق نه او دم تو در هر نفسی هزار جان زنده دو [illegible] در دل [illegible] دم تو [illegible]

[illegible]

بیهوده فراق تو دلم را خبر است بر ... است در ... است در ... است

[illegible]

طلوع صبح [illegible]

[illegible]

چو از دوری [illegible]

[illegible]

ز بیضای ساقی [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

تمت ۱۰ شهر شوال سنة ۱۰۷۶ [illegible]

[illegible]

محرم ۱۰۱۴

ربیع الاول

۱۰۱۳

1103

